

چرا در تاجیکستان

«ادبیات فارس و تاجیک یا تاجیک و فارس» می‌گویند؟

میرزا شکورزاده - نویسنده تاجیک



بی‌کرانه ایران بزرگ به شمار می‌رفت به چند جمهوری قسمت شد: ترکمنستان، قره‌قرستان، ازبکستان، قزاقستان... اما از موجودیت قومی با نام تاجیک که خود از مردمان بومی این سرزمین بوده اند، «دور» محترم، یعنی مسکو و مأموران نودولت بلشویک آن، در غفلت بوده است. از جانب دیگر گروهی از سیاستمداران، عالمان و نویسندگان در تاشکند، سمرقند و بخارا به سرکوب نمودن اندیشه و انگیزه های استقلال طلبان تاجیک سر برداشتند. این گروه که در تاریخ با نام بان ترکیستا افراطی و دستپورندگان، مکتب ترکیه عثمانی محسوب می‌شدند، در روزنامه‌ها و ماهنامه‌ها باشتاب دست به انشاء مقاله‌ها و رساله‌هایی زدند تا «اثبات» نمایند که: در سراسر آسیای میانه، به غیر از بدخشان و قسمتی از وادی «بالا آب زرافشان» جمعیتی به عنوان تاجیک وجود ندارد. «اگر عده ای فارسی زبان در سمرقند یا بخارا هستند، در اصل، آنها آن ترکها می‌باشند که تحت نفوذ تمدن ایران، زبان و ملت خود را گم کرده اند و باید باز آنها را ترک کنیم و از تمام آنها یک ملت بزرگتر به وجود آوریم و یک دولت معظم تر برپا سازیم» (۵) باوجود این اگرچه خیلی دیر و با مشکلاتی زیاد و آن هم با خارج از

آنچنان که در دائره‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک (دوشنبه، ۱۹۸۸) ذکر گردیده است، اصطلاح مزبور اساساً در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ در ادبیات‌شناسی اتحاد جماهیر شوروی پیدا شد. توجه راستین و بحق اصطلاح «ادبیات فارس و تاجیک و یا ادبیات تاجیک و فارس» در سرآغاز کتاب «نمونه های ادبیات تاجیک» (استالین آباد، ۱۹۴۰) نیز بیان گردیده است. اما لفظ تاجیکی به معنای زبان تاجیکی نخستین بار در «سفرنامه» میرعزت الله هندی در سال ۱۸۸۳ مورد استفاده قرار گرفته است. چنانچه دانشمند نامبرده می‌نویسد: «زبان قوقند (شوقند - م. ش - ترکی است ولی) اهل شهر تاجیکی، یعنی فارسی می‌گویند» همچنین اصطلاح تاجیکی به معنای زبان در تذکره «افضل التلکار» پیر منسی بخارایی در بیان زندگی احقر نام شاعر به کار رفته است. اما در هیچ یکی از آثار خطی از قرنهای ۹ و ۱۰ میلادی تا زمان به اصطلاح، پیروزی انقلاب اکبر و تأسیس «جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان» در تألیفات هیچ نویسنده و دانشمند به اصطلاح «ادبیات فارس و تاجیک» دچار نگردیده ایم. تا این مرحله در دایره های ادبی مردم خراسان، هند و پاکستان، آذربایجان و ایران، این ادبیات جهانشمول با اسم ادبیات فارسی، شعر فارسی و زبان فارسی یاد شده است و همه اقوام ایرانی‌نژاد به این نام افتخار داشتند و دارند بویژه مردم تاجیک که گاهواره اصلی زبان فارسی را بخارا یا سمرقند می‌دانند. در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ با تقاضای زمان، دانشمندان تاجیک با سروری استاد عینی اصطلاح نامبرده را به ادبیات و علم ادبیات‌شناسی شوروی وارد نمودند و این بی‌سبب نبود.

پس از سقوط دولت بخارا در سال ۱۹۲۰ از جانب بلشویکها، «ورارود» یا ماوراءالنهر که پاره ای از خاک

مرزها قرار گرفتن دوسوم از تاجیکان، جمهوری تاجیکستان در یک گوشه دوردست و حتی وامدانه بخارای شرقی تشکیل شد، بازهم پان ترکیستها بعد از آن آرام نشستند و حق و حقوق این ملت را به ادبیاتی که خود اساسگذار آن بوده است رد می کردند. اگر در خارج از شوروی گروهی از ایرانشناسان طبق ستهای ادبی، ادبیات ایران و ماوراءالنهر را چون ادبیات فارسی نام می برند، در دایره های مشخص ادبی، براین عقیده بوده اند که گویا ادبیات تاجیک پس از قرن ۱۶ به وجود آمده است. چنانکه دانشمند شناخته تاجیک اعلاخان افصح زاد اشاره نموده است، در آن روزها که هجوم فرهنگی علیه تاجیکان و جمهوری نویناد آن با ترکسازی های بیرحمانه شدت داشت، دآوری این مسأله را علامه صدرالدین عینی برعهده گرفت و اصطلاح «ادبیات فارس و تاجیک» را ایشان همچون سپر از تهمت و تهاجم دشمن به میدان ادبیات وارد نمود. ابتدا در سال ۱۹۲۶ بیاضی را به عنوان «نمونه ادبیات تاجیک» در سمرقند مرتب نمود و در مسکو به الفبای فارسی چاپ کرد. استاد با صدها دلیل های ردناپذیر، ثابت نمود که ادبیات کلاسیک و عالم شمول که در قرنهای ۱۵ تا ۹ میلادی به زبان فارسی دری آفریده شده است و در دنیا با نام ادبیات فارسی مشهور است، در اصل زاده دیار تاجیکان، و به ویژه بخارای شریف بوده پایه این کاخ شکوه مند را ابو عبدالله رودکی سمرقندی و دهها هم میهنان و هم زمانان او گذاشته اند. استاد از شهرهای آسیای میانه چون: بخارا، سمرقند، ترمد، خجند، قبادیان، اخسکت، مرو، چاچ... یاد کرده و از این شهرها چندین بزرگان ادب و فرهنگ را ذکر نموده است که همه در شادای ادبیات فارسی از سهم گذاران اساسی بهره عرقاً تاجیک هستند و بخارا در زمان شکوفائی این ادبیات پایتخت دولت پراقتدار و متمرکز تاجیکان، سامانیان بوده است. البته، عینی به هیچ صورت تاجیک را از فارسی جدا نمیداند و این دو واژه را در مقاله مشهور خود «معنای کلمه تاجیک» (بنگرید «مجله مطالعات آسیای میانه و قفقاز» شماره ۳، سال ۱۳۷۲ بازنویسی میرزا شکورزاده) با دلایل زیادی مرادف یکدیگر می داند و اگر بدخواهان ترک گرای در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ به انکار نمودن یک واقعه حقیقی تاریخ، یعنی سهم گذار بودن خلقی تاجیک در فرهنگ و

تاریخ و ادب فارسی دست نمیزدند، هرگز چوینین مسأله و در برابر آن اصطلاحی به عنوان «ادبیات فارس و تاجیک» به وجود نمی آمد و ضرورتی به موجودیت آن نیز نبود. خوشبختانه عینی در این نبرد روانی پیروزی کامل به دست آورد و نه تنها در دایره های ادبی شوروی بلکه خارج از آن و حتی در خود ایران نیز دانشمندان طراز اول به دفاع و تائید پیشنهاد او برخاستند و دانشمندی صاحب نظر و گرامری قدر چون ملک الشعرا بهار، پرویز ناتل خانلری و سعید نفیسی... از نیت های اهرمنی دشمنان خلقی تاجیک به زودی پی بردند و در دفاع برادران هم نژادی خویش قلم را به شمشیر بدل نمودند. اوستاد نفیسی در مقاله ای تحت عنوان «سرزمین پاک نیاکنم»، گماهورای فرهنگ ایرانی را کشورهای بلخ و بخارا اعلام داشت و نوشت: «سالها تاریخ نشان می دهد که اجداد ما نخست در آنجا پرورش یافته اند و ما از آن جا آمده ایم و ایران امروز به منزله خانه دوم ماست» (**). این سخنان خود یک مشتکی بود بسر دهان بلشویکهای پان ترکیست و اثبات آن که ایرانیان و از جمله تاجیک ها با مقصد غصب یا اشغال «ورارود» به آن خطه سر نهدر آورده اند، بلکه این سرزمین وطن اصلی آبا و اجداد آنها بوده «تنها در قرنهای ۶ میلادی اقوام چادر نشین پای به این مرز گذاشتند» (**). عینی در «نمونه ادبیات تاجیک» (چاپ مسکو ۱۹۲۶) و بعداً در «نمونه های ادبیات تاجیک» (استالین آباد، ۱۹۲۰) از بزرگانی چون: دقتیقی، رشید سمرقندی، نسظمی عسروسی سمرقندی، زهیر سمرقندی، عمیق بخارائی، سوزنی سمرقندی، ناصر خسرو قبادیائی، ادیب صابر ترمذی، سیفی اسفرنگی، پیرپای، کمال حسینی و دیگران یاد کرده و از آثارشان نمونه ها آورده ثابت نمود که این فرزندان خراسان که اکنون آسیای میانه اش می نامند، در رشد و رونق ادبیات فارسی زبانان چه قدر سهیم و خدمت گزار بوده اند. اگر ادبیات فارسی در دوران شکوفائی دولت سامانیان شکل گرفت و حتی در همین دوران، مقام جهانی پیدا کرد، بعداً خوشبختانه در تمام قلمرو ادبیات فارسی زبانان، مانند: ماوراءالنهر، خراسان، ایران، آذربایجان، هندوستان و آسیای صغیر... ایسین ادبیات نه تنها به یک زبان واحد، بلکه از روی قانونیت های عمومی، ستهای مشترک جریان گرفت، به

حدی مشترک و نزدیک بود این پیوندها که فضلا و دانشمندان گویي پرورده یک آب و گل و شاگردان یک دبستان و فرزندان یک خاندان اند و همین طور هم هست. دانشمندان ایرانی، از جمله استاد سعید نفیسی پیشنهاد کردند که چون دودمان اصلی ادبیات ما بخارا، یعنی وطن امروز تاجیکها بوده است، از این خاطر واژه تاجیک را پیش می‌گذاریم و این اصطلاح را در ادبیات به شکل زیرین مورد استفاده قرار می‌دهیم: «ادبیات تاجیک و فارس» البته این یک لطف نظر و صمیمیت برادر یا برادر، از جانب استاد نفیسی بوده است و در اصل قسری نمی‌کند که واژه «تاجیک» پیش گذاشته شود یا پس، اما این جا تنها به خاطر سنگ و ساموس و دفاع از فرهنگ ایرانی است از سنگ اندازی‌های دشمنی بیناوم استاد عینی و هم استاد نفیسی به چنین اقدام دست زدند. اصطلاح «فارس و تاجیک» در ادبیات شناسی روس، اوکراین، قزاق، گرجی و ارمنی عموماً و اکثر جماعه شوروی سابق جای افتاد و حتی در غرب در اثر همگانی خاورشناسان چیکلاواکی «تاریخ ادبیات فارس و تاجیک» (سال نشر ۱۹۵۶، با سروری استاد تن‌ریکا اصطلاح مزبور چنانکه می‌بینیم جایگاه خود را پیدا کرد و در افغانستان نیز تا حدی مورد استفاده قرار گرفت. اینجا حق به جانب استاد افصح زاد است که ضرورت پیدایش اصطلاح نامبرده را در آن دوران پس برمه‌گفته است: «اصطلاح ادبیات فارس و تاجیک نه فقط به مشترک بودن ادبیات کلاسیک ما در قرونهای ۹ تا ۱۰ میلادی تأکید می‌نماید بلکه خود اثبات آن است که این ادبیات در اساس وحدت و یگانگی سنتها و زبان واحد و برای همه فارسی‌زبانان در خور فهم، وقایع مشترک سیاسی و تاریخی و سبک‌های مشترک رشد کرده، ناوابسته به مرزهای دولتی ایسده‌آل و آرمانهای یگانه‌راه افصاح کرده است (دایرة المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ج ۱، ص ۱۰۰، دوشنبه ۱۹۸۸) ناگفته نماند که در بین جماعه شوروی سابق، جمهوری‌های ترکی زبان آذربایجان و ازبکستان مفهوم فارسی را دانسته یا ندانسته و گاهی از روی غرض به قلم داده تمام آثار فارسی‌زبانان را به ایران امروز منسوب می‌دانند که این نیز یک تاکتیک از چندین رویه‌های پان‌ترکیستی است: یعنی فارسی یا ایرانی یا ماوراءالنهر با اصطلاح

«ترکشناها»، در این قلمرو هیچ گونه رگ و ریشه ندارد (۱۱۴) چه اشتباه فاحشی؟؟ در شوروی سابق نه فقط دستگاه‌های دولتی و سیاسی، بلکه پژوهشگاه‌های فرهنگی، عالمان و دانشمندان، مراقب چنین افکار و عقیده زهر آگین بوده‌اند و با بلفان آن در نبرد بوده‌اند. از این رو بر خلاف رأی و تلاش بدخواهان قوم تاجیک، ادبیات و زبان و فرهنگ آن رشد و انکشاف یافت و شوروی به محض آن‌که در یک گوشه آن فارسی‌زبانان، یعنی تاجیکها زندگی می‌کردند، تا اندازه‌ای زبان و فرهنگ کشورشان را تحت غمخواری قرار داد و برهنگان معلوم است که شهرهای بزرگ آن: مسکو، لنین‌گراد، کیف و غیره از بزرگترین مراکزهای ایرانشناسی اروپا محسوب می‌شوند و ادبیات فارسی و تاجیک تاکنون در مؤسسه‌های فرهنگی این شهرها مورد پژوهش و بررسی است. در آثار خود به رغم بدخواهان، اصطلاح نامبرده را دانشمندان ایته، پراون، کارش، شبلی نعمانی، کریم سکی، عینی، برتلس، سعید نفیسی، ین‌ریباکا، میرزایف، بولدروف، برگینسکی استفاده برده برای رونق و پیشرفت ادبیات جدید تاجیک نیز خدمات باسزا و پرارزش کرده‌اند و تأکید نموده‌اند که تاجیک‌ها در ادبیات جهانشمول فارسی نه تنها سهم یا حصه گذارنده بلکه از بنیانگذاران اساسی آن محسوب می‌شوند و این ادبیات از ایران امروز به خراسان یا ماوراءالنهر انتقال داده نشده است، برعکس تولدگاه آن همین خطه بوده است. در حقیقت این نکته هیچ جای تردید و شک نیست اما به نظر بنده مصلحت است اگر بگویم: ما تاجیک هستیم، ولی زبان ما فارسی است و ادبیات ما نیز همچین... ■

منابع:

نمونه ادبیات تاجیک، ۱۹۶۰ استالین آباد

دایرة المعارف ادبیات و صنعت تاجیک ص: ۷۰-۱۰۰ دوشنبه ۱۹۸۸

● ماهنامه فرهنگ دانش، سال ۱۹۲۸، شماره ۱۱، نشر سمرقند.

● نگریه «تاجیک، تاجدار، تاجور» با نقوش م کشورزاده دوشنبه، ۱۹۹۰ ص ۳۹۰

● بر تولد مقاله «تاجیکها» در مجموعه «تاجیکستان» نشر ناسکنند، به

زبان روسی، ۱۹۲۹ م.

● آشنا: در شماره ۲۶ آشنا مطلیبی با عنوان «نور در ظلمات» به نام پرفسور

اعلامان افصح زاد به چاپ رسید. بدینوسیله تصحیح می‌گردد که مطلب

یاد شده بخشی از دیباچه کتاب «نوادیر ضیائیه» است. این دیباچه به قلم

آقای کشورزاده نگارش یافته و هم‌اکنون زیر چاپ است.